احتمالات ممکن در جمع بین روایت حماد و عبید؛

«اذا راوا الهلال قبل الزوال فهو لليلتہ الماضیۃ» و «إذا رأی الهلال قبل الزوال فذلك الیوم من شوال»

- احتمالات ممکن در جمع بین روایت حماد و عبید؛ «اذا راوا الهلال قبل الزوال فهو لليلتہ الماضیۃ» و «إذا رأی الهلال قبل الزوال فذلك الیوم من شوال»
- الف) آیتالله سیستانی؛ قرینه لبیه اجماع و عرف، شروع ماه حکومتا از شب
- ب) امارت غالبیه شروع ماه از لیل در روایت حماد
- ج) دو مفاد جدا در هر روایت؛ امارت غالبه در روایت حماد و ارائه ضابطه برای تنظیم کل کره در روایت عبید

احتمالات ممکن در جمع بین روایت حماد و عبید؛ «اذا راوا الهلال قبل الزوال فهو لليلتهٖ المامضیة» و «إذا رأی الهلال قبل الزوال فذلك اليوم من شوال»

ایشان در صفحه هشتم فرمودند:

> و بالجملة ما ذكر من الفرق بين حالات القمر و بين الليل و النهار و ان كان ثابتا في نفسه، و لكنه لا يقتضي بوجه البناء على انه بخروج القمر عن تحت الشعاع يبتدي الشهر القمري الجديد لاهل الارض جميعا في تمام الافاق و البقاع- كما ادعاه قدس سره في البيان المتقدم- الّا اذا ثبت ان العرف الممضي من قبل الشرع المقدس قد اتخذ بداية الشهر القمري ما ذكر ولكن هذا غير صحيح قطعاً، و الّا لزم ان تكون بداية الشهر القمري لنصف الكرة الارضية في اثناء النهار و هو ما لا يساعد عليه العرف، فان الشهر يبتدأ عند العرف من الليل.[1]

«... الّا اذا ثبت ان العرف الممضي من قبل الشرع المقدس قد اتخذ بداية الشهر القمري ما ذكر»؛ یعنی همین رؤیت هلال و فاصله گرفتن و خروج از تحت‌الشعاع.

«ولكن هذا غير صحيح قطعاً»؛ اینکه خروج قمر بدایة الشهر باشد.

> **و هذا وه المستفاد من النصوص الشرعیه ایضا. ففی معتبره حماد بن عثمان عن ابی عبدالله علیه‌السلام، اذا راوا الهلال قبل الزوال فهو لیلته الماضیة و اذا راوه بعد الزوال فهو لیلته المستقبلة. و فی خبر عمر بن یزید قال: قلت لابی عبد الله علیه‌السلام ان المغیریة یزعمون ان هذا الیوم لهذه اللیلة المستقبلة قال ع کذبوا هذا الیوم لیلة الماضیة ان اهل بطن النخلة حیث راوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام[2]**

«و هذا وه المستفاد من النصوص الشرعیه ایضا. ففی معتبره حماد بن عثمان عن ابی عبدالله علیه‌السلام، اذا راوا الهلال قبل الزوال فهو لیلته الماضیة»؛ یعنی ابتدا از شب است. **«و اذا راوه بعد الزوال فهو لیلته المستقبلة»؛** یعنی هیچکدام از روز، میزان نیست. شروع از شب است.

---

[1] اسألة حول رویة الهلال و اجوبتها، ص۸

[2] همان

الف) آیت‌الله سیستانی؛ قرینه لبیه اجماع و عرف، شروع ماه حکومتا از شب

ببینید ما دو روایت داریم که مرحوم سید در مصباح هم مطرح فرمودند. یکی هم تعبیر روایت حماد است که ایشان فرمودند. یکی هم تعبیر روایت عبید است؛ «إذا رأی الهلال قبل الزوال فذلك الیوم من شوال وإذا رأی بعد الزوال فذلك الیوم من شهر رمضان». خب الآن بین این دو روایت چه نسبتی برقرار است؟ به ذهن من به این صورت می‌آید: روی مبنای ایشان اگر محضرشان بگویم روایت عبید که به این صورت نگفته است؟ اسمی از شب نبرده است؟ چطور جمع می‌کنند؟

می‌گویند شارع شب را امضاء کرده است. شروع از شب است، نه از غیرش. روز که معنا ندارد. ما می‌گوییم خب روایت عبید که می‌گوید «فهذا الیوم»؟ ایشان روی مبنای خودشان می‌گویند ما قرینه لبیه به‌معنای اعم داریم.

می‌دانید گاهی لبّ به‌معنای عقل است. گاهی که می‌گوییم قرینه لبیه یعنی قرینه‌های عقلیه ای که قیاساتها معها. یعنی همراه یک دلیل شرعی موجود است؛ در اینجا لب به‌معنای عقل است. ولی اصطلاح رایجی که علماء دارند، منظورشان از لبیه خصوص عقلیه نیست. منظورشان از لبیه، غیر لفظی است. اگر قرینه لفظیه بود، می‌گوییم قرینه متصله لفظیه ای قرینه منفصله لفظیه. وقتی قرینه لفظیه نبود می‌گویند لبیه. یعنی به اجماع هم می‌گویند قرینه لبیه. منظور از لبیه یعنی غیر لفظیه.

ایشان می‌فرمایند ما در این روایت حماد قرینه لبیه به‌معنای قرینه غیر لفظیه داریم. این قرینه چیست؟ همین که می‌دانیم عرف و امضاء شرع بر این بوده که شروع شهر از شب است. وقتی چنین عرفی را داریم و امضاء شرع واضح است و اجماع امت اسلامی هست، خود این قرینه لبیه می‌شود که روایت عبید که می‌گوید «هذا الیوم»، یعنی این روز با شبش. چون شروع از شب است، نه امروز بودن شب. این فرمایش ایشان روی مبنایشان است.

اما دو احتمال دیگر هم هست.

شاگرد: در شب قبل که قمر نبوده و رویتی نبوده؟

استاد: به حکومت شرعی ثابت می‌شود. یعنی من شارع می‌گویم اگر قبل از زوال دیدی بگو دیشب هم شب اول ماه بود.

شاگرد۲: ولو دیشب اهلال هلال نشده باشد؟

استاد: ولو نشده باشد. چون حکم است. حکم شرعی برای نظم اول ماه است. چون میدانیم بدء حساب از اول شب است، من شارع حکومتا به تو میگویم با اینکه الآن هلال را دیدی که از تحتالشعاع خارج شده، اما دیشب را بگو اول ماه است. این یک احتمال است که ایشان طبق مبانی خودشان میتوانند این روایت را معنا کنند.

ب) امارت غالبیه شروع ماه از لیل در روایت حماد

دو احتمال دیگر در جمع بین این دو روایت هست. برای تعبیر روایت حماد و تعبیر روایت عبید سه گزینه در ذهن من هست. شاید بیشتر هم بشود. یکی همین که ایشان در دفاع از حرف خودشان میفرمایند. یعنی قرینه لبیه داریم بر اینکه مقصود روایت عبید هم همین است.

احتمال دیگر این است: روایت عبید که میگوید «فهذا الیوم»، واقعاً دارد ضابطه میدهد. میگوید همین امروز. خب روایت حماد که میگوید «للیلة المضیة»؟! میگوییم لسان روایت حماد، لسان امارت غالبیه است. اینکه از شب اسم میبرد یعنی حالا که دیدی دیشب هم میشد دید؛ بهعنوان غلبه. پس منافاتی ندارد که میزان، همان رؤیت زوال است ولو غالباً وقتی قبل از زوال دیدید، این رؤیت، اماره این است که دیشب هم میتوانستید ببینید. ولو نشده. این هم یک بیان است.

شاگرد: یعنی مناط... .

استاد: همان زوال میشود.

شاگرد: خب چه نیازی داشته که چنین اماره ای را بیان کند؟

استاد: اماره غالبیه است.

شاگرد: وقتی خودش مناط است، چه نیازی به بیان اماره غالبیه است؟

استاد: اگر احتمال دوم را بپذیریم حسابی به ذهن میآید که راوی، نقل به معنا کرده باشند. یعنی در روایت حماد هم امام علیهالسلام همان تعبیر روایت عبید را آوردهاند اما او روی انس عرفی خودش وقتی می خواسته برای ما بگوید، گفته وقتی دیدی، دیشب اول ماه بوده. یعنی او از خود قرینه لبیه نقل به معنا کرده است. علی ای حال این یک احتمالی است.

شاگرد۲: این غلبه هم خیلی معلوم نیست. یعنی اینکه قبل از زوال دیده غالباً دیشب هم قابل رؤیت بوده.

استاد: منظور من این است که در این احتمال دوم، ضابطه زوال سر جای خودش نشسته است. روی مبنای اول زوال کنار میرود. اما روی این مبنا، زوال سر جای خودش نشست. شب بهعنوان امارت با آن قابل جمع شد.

شاگرد: خروج ماه الآن اتفاق افتاده که قبل از زوال است، اینکه احتمال دارد دیشب هم قابل رؤیت بوده معنا ندارد. مگر اینکه اعتبارا باشد.

استاد: علی ای حال ما باید روایت حماد را معنا کنیم. روی این مبنایی که شما میگویید روایت حماد را چطور معنا میکنید؟ «اذا رئی قبل الزوال فهو للیلة المضیة». خب باید این را معنا کنید. نمیتوانید بگویید معنا ندارد. ولو همانطوری که ایشان میگویند بگوییم قرینه لبیه داریم که به حکومت از شب حساب میشود. ولی واقعاً هست؛ یعنی حکم شرعی این است که دیشب شب اول ماه بوده. لذا باید حدیث را معنا کنیم.

شاگرد۲: در اینجا داری زوال محلی میگویی یا همان ال عده؟

استاد: فعلاً به صورت مشترک بین همه عرض میکنم.

شاگرد: تفاوت این دو احتمال چیست؟

استاد: اولی صرفاً شروع ماه از غروب شد. و واقعاً وقتی قبل از زوال دیده میشود شارع از غروب حساب میکند. و لذا اگر مطمئن باشیم که دیشب امکان رؤیت نبوده، به این حکومت، ثابت میشود. در دومی که اماریت است، اگر قطع پیدا کنیم که دیشب هلال نبوده، اماره نخواهد بود. روایت آن را نمیگیرد. ولی روایت زوال آن را میگیرد.

ج) دو مفاد جدا در هر روایت؛ امارت غالبه در روایت حماد و ارائه ضابطه برای تنظیم کل کره در روایت عبید

اما احتمال سوم این است که هر دو سر جای خودش دو مقصود دارند. نه اینکه ناظر به هم باشند. دو مالک و دو روایت است. حتی اگر استعمال لفظ در اکثر از یک معنا را هم بپذیریم این سه نسبت با هم مانعة الجمع نیستند. احتمال سوم این است: یعنی امام علیه‌السلام دو مطلب را در دو مقام می‌فرمایند. یکی این است که وقتی قبل از زوال می‌بینید نوعاً هم می‌توان دیشب آن را دید. این برای خودش یک مطلب است. این ناظر به همان شب قبل و شروع ماه از شب قبل است. همان چیزی عرفیای است که همه متشرعه می‌دانند.

اما روی احتمال سوم، روایت عبید چه می‌گوید؟ امام علیه‌السلام می‌فرمایند من به دیشب و شروع ماه کاری ندارم. من با کل کره کار دارم. من به‌خاطر یکی از وجوه حکم شرعی، می‌خواهم به کل کره ضابطه شرعی ارائه بدهم. اگر در این مقام باشد، طبق این احتمال سوم، سراغ نصف النهار دحو الارض می‌روید. یعنی روی این نگاه سوم، چیزی که می‌توان از حدیث استظهار کرد، استظهار نظم دهندگی است. کاملاً دو مقام مختلف می‌شود. در آنجا یک امره ای را می‌گویند که جای خودش است. اما در اینجا امام نمی‌خواهند امره بدهند، بلکه می‌خواهند نظم بدهند.

شاگرد: مرجع سازی یا واقع شناسی.

استاد: منظورتان از مرجع سازی، یعنی نظم را روی نصف النهار قراردادی قرار دهند منظور شماست؟

شاگرد: بله.

استاد: واقع سازی روی احتمالی که ساعتشان را نگاه کنند درست است. فقط مشکلاتی داشت. اگر نصف النهار را به‌صورت قراردادی، مرجع قرار بدهیم کل کره نظم پیدا می‌کند. و هر دو نظم است. لذا خدمت آقا گفتم فعلاً مبهم جلو برویم. آن احتمال هم برای متشرعه و عمل شرعی آنها خیلی خوب است. ببینید شارع می‌گوید شما متشرعه هستید، ساعت را نگاه کن. اگر قبل از زوال است بگو امروز روز اول است. اگر بعد از زوال است، بگو امروز گذشت، فردا اول ماه است. این یک نظم خیلی خوبی برای کل کره است.

اما برای کل کره نسبت به وظیفه شخصی هر بلدی برای خودش. به خلاف نصف النهار قراردادی مبدأ که کل کره را به‌عنوان یک تقویم واحد اسلامی برای کل مسلمین قرار می‌دهد. قبلاً من از تحویل سال شاهد آورده بودم.

وقتی ساعت ده صبح تحویل سال می‌شود، می‌گویید امروز یک شنبه ساعت ده صبح تحویل سال است. ساعت هشت صبح تبریک می‌گویید؟ نه. ولی می‌گویید اول فروردین است یا نمی‌گویید؟ می‌گویید. یعنی حتی تمام رسانه‌ها می‌گویند امروز اول فروردین است. ولی می‌گوید تحویل سال، ساعت ده است. این‌ها مطالب لطیفی است؛ هنوز لحظه تحویل و شروع سال نشده، اما به‌خاطر این‌که چاره‌ای نداریم خط‌ها را روی هم منطبق کنیم و انطباق آن‌ها، عدد صحیح پیدا نمی‌کند، برای تقویم یک شنبه و برچسب زنی اول فروردین راویه‌ها از ساعت دوازده شب می‌گویند امروز اول فروردین است. ولی تحویل سال ساعت ده صبح است. حالا اگر تحویل سال دو بعد از ظهر باشد، می‌گوید امروز سیام اسفند است. خب می‌گوییم ساعت دو تحویل سال شده و دارند تبریک می‌گویند، خلاصه اول فروردین شد یا نشد؟! می‌گوید با این‌که تحویل سال شده تا ساعت دوازده شب می‌گویید سی اسفند است. یعنی تقویم منافاتی با آن ندارد. تقویم برچسب زنی از حرکت شبانه‌روزی برای حرکت سالیانه است. قبلاً از این‌ها مفصل صحبت کردیم.

شاگرد: شما فرمودید مبنای آیت‌الله سیستانی در مساوی بودن عرض جغرافیایی با میقاتیت نمی‌سازد. درحالی‌که این‌ها منافاتی ندارد. چون وقتی میقاتیت می‌گوییم یعنی مالک رؤیت افراد در شهرهایشان است. حالا یک وقتی مانعی پیش می‌آید لذا می‌گوییم از شهر دیگری که این خصوصیات را دارد استفاده می‌کنیم. موید‌ش هم این است که ایشان در سوال سوم که درباره این‌که قول منجم اعتبار دارد یا نه، می‌گویند اعتبار ندارد. یعنی ایشان که می‌گویند محاسبه کنید، در راستای دیدن نیست. بلکه در راستای امکان این است که در شهر من هم می‌توان دید. یعنی آن چه که به میقاتیت قوام می‌دهد امکان رؤیت افراد عادی در شهرخودشان است.

استاد: فرمایش شما را همان اولی که مطالعه می‌کردم در نظر داشتم. فرمایش درستی است. بیانش هم این است که وقتی ایشان می‌گویند یعنی اهل یک بلد ببینند. لازمه این حرف دو نکته است. یکی این‌که پس وقتی قرآن می‌گوید میقات را می‌فرماید، یعنی میقات برای هر شهر. چرا؟ چون وقتی از شهر بیرون رفتید دیگر نمی‌دانید. باید به آلات دقیقه مراجعه کنید. حالا این می‌گوید میقاتی است که تنها برای اهل یک بلد است؟! ایشان می‌پذیرند وقتی قرآن می‌گوید یعنی برای قم و نه برای کاشان؟! این چه می‌گوید؟! حتی اهل یک قریه، وقتی از آن بیرون رفتید و یک شبانه‌روز سیر کردید، نمی‌توانید همین‌طور بگویید، بلکه باید به آلات دقیقه بگویید. این یکی.

شاگرد: بحث آلات دقیقه، ابزار است. شاید در زمان قدیم بین خودشان بوده. یعنی با تجربه ثابت شده بود که هر کسی در کاشان ببیند در قم هم می‌بیند و این‌ها با هم متحد هستند. این خودش یک نوع میقات است. مخصوصاً این‌که غیم و موانع باعث می‌شود که سراغ شهر همجوار برویم.

استاد: یعنی این همه روایت که می‌گوید از بلد دیگر و از خارج بلد بیاید، یعنی بلدهایی بودند که همه دیده بودند؟! خب اگر عرف به این راحتی می‌دانستند پس چرا ایشان در آخر کار می‌گویند باید به اهل مراجعه کنید؟!

شاگرد: چون الآن به هم ریخته و هر کسی احتمالی را می‌دهد.

استاد: الآن که بحث علمی است به هم ریخته اما در آن زمان واضح بوده؟!

شاگرد: در آن زمان این ابزارها نبوده و ثابت بوده که قم و کاشان با هم می‌بینند.

استاد: پس یعنی میقاتیت خود بلد به هم میخورد.

شاگرد: آن منطقه.

استاد: منطقه‌ای در چه فاصله؟ ببینید این ضابطه میشود. ایشان هم به اینجا رسیدند که مجبور شدند به آلات رجوع کنند. ما میگوییم منطقه، خب منطقه چقدر باشد؟! لذا یک امر بی ضابطه میشود. قطر این منطقه چقدر است؟! نمی دانیم.

حال نکته دوم؛ من فرمایش شما را در نظر داشتم، دو نکته به ذهنم بود که این اشکال میتواند وارد باشد. دومین نکته این است: خب علی ای حال چرا فرمودید شهری که غیم ندارد؟ برای اینکه شما گردن متشرعه بگذارید که «اذا رئی فاقضه»، باید هم قضا کند، پس صرفاً این نیست که بگوییم در بلد خودتان میقات است. بلکه ما در اینجا میخواهیم یک حکم شرعی به گردن مکلف بگذاریم که اگر بیرون دیدند باید قضا کنی.

پس بلد بیرون هم در حکم شرعی این بلد دخالت دارد. و حال آنکه اگر میقاتیت اصلیه برای رؤیت در این بلد بود، دخالت نمی کرد. و بلکه اصل عدمش میشد. هر کجا هم شک کردیم میگوییم نمیدانیم. او در شهر خودش دیده، چه میدانیم میقات من هست. چرا؟ چون شارع گفته «میقاتکم ایاه البلد». وقتی میقات شما است کاری نداشته باشد. و حال آنکه برخلاف این گفته است. شارع آمده بلاد بیرون را بدون تعیینی یک محدوده گفته است. ایشان میگویند در همان زمان هم به قدری واضح بود که خود اهل البیت علیهالسلام هیچ، غیر اهل البیت هم میدانستند به این صورت میشود. همان کلام ایشان شاهدی از فرمایش ایشان است....

والحمد لله رب العالمین